شیرازه

مروری بر کتاب «مفهوم کلی تاریخ» کالینگوود

بازآفرینی تجربه گذشته

جوادلکزیان

آیا مطالعه تاریخ صرفا ورق‌زدن چند کتاب و اسناد به‌جای‌مانده از گذشته است و پژوهش تاریخی یک کار دانشگاهی کسل‌کننده بی‌ارتباط با زندگی امروز و دغدغه بیشرفت ماست؟ برای پاسخ به این پرسش با کتاب «مفهوم کلی تاریخ» همراه شویم.

از نگاه رابین جرج کالینگوود، استاد فلسفه متافیزیک دانشگاه آکسفورد در کتاب «مفهوم کلی تاریخ»، تاریخ در کتاب‌ها و اسناد گنجانده نشده است؛ بلکه تاریخ فقط در علاقه و مشغولیت کنونی مورخی زنده است که این اسناد را تفسیر می‌کند و به این طریق حالات ذهنی را که به کنکاش درباره آن می‌پردازد، از نو در خود احیا می‌کند. کالینگوود روال تاریخ را اساسا تفسیر مدارک گذشته خوانده و سرانجام تاریخ را علمی برای خودشناسی انسان ارزیابی می‌کند. به‌این‌ترتیب ارزش تاریخ در آن است که به انسان می‌آموزد انسان چه کرده است و بنابراین انسان چیست. در این کتاب، چگونگی شکل‌گیری مراحل تاریخ در آسیای غربی و اروپا - در چهار هزار سال گذشته- بررسی می‌شود. بدین سان، این کتاب رساله‌ای است در باب فلسفه تاریخ که فصل نخست آن به تاریخ‌نگاری یونانی-رومی اختصاص دارد. نویسنده در فصل دوم با عنوان تأثیر مسیحیت بر این باور است که مسیحیت دو ایده برجسته در تاریخ‌نگاری یونانی-رومی را کنار می‌نهد. این دو ایده عبارت‌اند از: ۱- ایده خوش‌بینانه درباره سرشت آدمی؛ ۲- ایده جوهرانگار درباره موجودات ابدی که بنیاد فرایند تاریخی بر آن استوار است. در فصل سوم با عنوان «آستانه تاریخ علمی»، اندیشه تاریخ مکتب رمانتیک و دیدگاه‌های اثبات‌گرایی هردر، کانت، شیلر، فیخته، شلینگ، هگل و مارکس، نیز اندیشه اثبات‌گرایی در حوزه تاریخ، بررسی و تبیین می‌شود. در فصل چهارم تاریخ علمی، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های نظریه‌پردازان تاریخ علمی در چهار کشور انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا تشریح می‌شود. مباحث فصل پنجم کتاب نیز عبارت‌اند از: ماهیت آدمی و تاریخ آدمی، تخیل تاریخی، مدرک تاریخی، تاریخ به‌عنوان بازآفرینی تجربه گذشته، برنمایه تاریخ، تاریخ و آزادی و پیشرفت به‌عنوان آفریده تفکر تاریخی. در بخش پایانی، نوشته‌ای از تی. ام. ناکس -ویراستار متن اصلی کتاب- در شرح و معرفی دیدگاه‌ها و آثار کالینگوود آمده است.

به عقیده رابین جرج کالینگوود، هنگامی که کسی تاریخی فکر می‌کند و اسناد یا اشیایی را که از گذشته بر جای مانده است، پیش‌روی خود دارد، وظیفه دارد فکر پدیدآورنده اثر را کشف و سپس آن را برای خود بازسازی کند تا به این شکل فرایند ویژه یک مطلب را به‌درستی دریابد. برای مثال هنگامی که مورخ پاسای چنگیز را می‌خواند، باید چنان که کوبی وضع چنگیز وضع خود اوست، فرایندی را که امپراتور در کرفتن تصمیمی در «پاسا» طی کرده است، با دانش خود تجربه کند. کالینگوود معتقد است سیاست، اقتصاد و اخلاق می‌توانند از نظر تاریخی مورد مطالعه قرار گیرند زیرا سیاست نمونه آشکار عمل و از روی قصد است. همچنین فعالیت اقتصادی هم می‌تواند تاریخ داشته باشد. چون از قصد شخصی که کارخانه می‌سازد یا بانک تأسیس می‌کند، می‌توانیم تاریخ آن را بفهمیم یا اگر به ما گفته شود در کارخانه اعتصاب کرده‌اند یا به بانک هجوم برده‌اند، می‌توانیم در ذهن خود مقاصد مردمی که عمل جمعی‌شان از اشکال را به خود گرفته است، بازسازی کنیم و البته در اخلاق هم به همین منوال می‌توان تاریخ بدید آورد زیرا در عمل اخلاقی، کارهای بعضی‌ها را از روی قصد انجام می‌دهیم تا حیات عملی خود را با آرمان چیزی که باید باشد، هماهنگ کنیم.

کالینگوود در ادامه بحث به این نکته اشاره دارد که در مقایسه تاریخی دو نسل یک جامعه هیچ مفهومی از تغییر به‌عنوان پیشرفت وجود ندارد؛ نمی‌توان مقایسه اصیلی میان دو طریق زندگی دو نسل انجام داد. بنابراین هیچ حکمی درباره اینکه یکی از دیگری را بتوان بهتر دانست، نمی‌توان داد و ازاین‌رو هیچ مفهومی از تغییر به‌عنوان پیشرفت وجود ندارد. بنابراین دلیل تغییرات تاریخی در طریق زندگی یک اجتماع بسیار ساده‌تر است (حتی از حالت نسلی که آنها را ایجاد می‌کند)، مستلزم مفهوم پیشرفت است. آنها به پیروی از انگیزه‌ای کور دست به تخریب چیزی می‌زنند که آن را درک نمی‌کنند و بعد می‌دانند و چیز دیگری را به‌عنوان خوب جایگزین آن می‌کنند. اما در نهایت به باور کالینگوود، این یک مورخ باشد که در راستا مفهوم پیشرفت داوری می‌کند: شخص درعین‌حال که بالفعل در زمان حالی زندگی می‌کند که در تلاش برای ساختن آن است، باید از گذشته جامعه‌اش شناخت تاریخی داشته باشد. زیرا معرفت و شناخت تاریخی تنها عبارت است از بازآفرینی تجارب گذشته در ذهن مورخ زمان حال. بنابراین فقط باین‌صورت می‌توان دو طریق زندگی را برای مقایسه امتیازات نسبی با هم در ذهن یک داوری کرد. او در ادامه حرف‌های خود در نشست «شرق» می‌گوید: «بهتر است مورخ‌هایی که مطرح می‌شود یا کشورهای در حال توسعه تطبیقی داشته باشد. به‌این‌ترتیب مورخ باید درباره ارزش نسبی دو طریق مختلف زندگی به‌عنوان دو کل داوری کند. برای این کار هم باید توانا باشد یا عاطفه و احساسی یکسان به اشکال و ارزش‌های اسیر طریق زندگی و تجربه آنها هم دو را به‌عنوان موضوع مطرح تاریخی، بازآفرینید. پس مورخ از دورمست نگاه نمی‌کند. بلکه تجربه تاریخی را در خود می‌آفریند تا بتواند تاثیر را از مورد قضاوت قرار دهد. و در اینجاست که تنها یک مورخ واقعی می‌تواند تفاوت بین دو موضوع تجربه تاریخی و پیشرفت‌پذیر یک پدیده تاریخی را درک کرده و توضیحی مناسب دهد.

رابین جرج کالینگوود در جمع‌بندی خود تصریح می‌کند اثر ما نتوانیم تاریخ اصل گذشته را به‌خوبی از اسناد جهان باستان و قرون وسطا بازسازی کنیم، اگاه چنین‌اندازه ما تنها به گذشته خیره محدود خواهد شد. بازسازی دقیق یک حادثه تاریخی براساس اسناد و مدارک واقعی و آنگاه درک انسانی از واکنش‌های بشری نسبت به آن عملی است که ادراک تاریخی مورخ را دربارهٔ آن بدیده نشان می‌دهد؛ عملی که به نظر کالینگوود وظیفه مورخ است و به او کمک می‌کند بتواند درباره مسائل پیشرفت به‌عنوان یک پدیده تاریخی قضاوت کند.

رابین جرج کالینگوود (۲۲ فوریه ۱۸۸۹-۱۹ ژانویه ۱۹۴۳) فیلسوف، مورخ و باستان‌شناس انگلیسی است. استاد فلسفه متافیزیک در دانشگاه آکسفورد بود. ازجمله کتاب‌های او می‌توان به «مفهوم کلی طبیعت» و «زندگی‌نامه خودنوشت» و «معانی هنر» اشاره کرد. کتاب «مفهوم کلی تاریخ» او که با ترجمه علی‌اکبر مهدیان در انتشارات اختران منتشر شده است، به مخاطب کمک می‌کند به جای پذیرفتن تقسیم‌بندی‌ها و تفکرهای قالبی درباره مسائل تاریخی و مفاهیمی مانند پیشرفت، با شجاعت آن فرایند تاریخی را درک، بازسازی و سپس داوری کند.

مفهوم کلی تاریخ
آر. جی. کالینگوود
ترجمه علی‌اکبر مهدیان
انتشارات اختران

نشست هم‌اندیشی «شرق» درباره سیاست، اجتماع و تغییر رویکردها

ضرورت تغییر

احمد غلامی

دولت چهاردهم در میان بیم و امید به میدان آمد. آن هم زمانی که به نظر می‌رسید دیگر روزنه‌ای برای اصلاح وجود ندارد. بسیاری بر این باور بودند و هستند که یافشاری بر اصلاح بیهوده است. در مقابل کسانی هم بوده‌اند که اعتقاد داشته‌اند راه چاره را باید در اصرار به اصلاح جست‌وجو کرد. خاصه کارشناسانی که سرد و گرم روزگار بسیار چشیده‌اند و حتی در گذشته بیش از دیگران با آنان بی‌مهری شده است و اگر قرار بر تلافی بوده باشد، آنان بیش از دیگران شرایط عناد با وضعیت موجود را دارند. اما این گونه نکردند و پای کار ایستادند. «شرق» نیز تلاش دارد در وضعیت موجود از مسیرهای واقع‌گرایانه و ممکن تغییر ایجاد کند. برای همین از کارشناسانی که به این دیدگاه نزدیک بودند دعوت کرده است و آنها دعوت روزنامه را پذیرفتند. «شرق» تصمیم دارد با آغاز دوره جدید سیاست در ایران، نشست‌های هم‌اندیشی برگزار کند تا از میان راه‌های رفته و نرفته مسیری تازه را پیش‌روی دولت و جامعه باز کند. همین نکته است که «شرق» و کارشناسان را به یکدیگر نزدیک می‌کند. باور به دستیابی به راه‌های بهتر و بیشنهاد آن به جامعه و دولت بدون هیچ اصراری برای پذیرش آن. نقطه اشتراک این جمع یک نکته اساسی است؛ ما به ضرورت تغییر باور داریم. تغییر در رویکرد در همه سطوح. در نخستین نشست هم‌اندیشی «شرق»، مقصود فراستخواه، محسن کودرزی، داریوش رحمانیان، محمدعلی سبحانی و حجت میرزایی حضور داشتند.

پایان زبان بوتیمیک

مقصود فراستخواه، پژوهشگر علوم اجتماعی باور دارد اگر برای تغییر کانون بحث ما دولت باشد، باید به نکاتی اشاره شود که به‌طور خاص عملکرد دولت را مورد ارزیابی قرار دهد. اما اگر کانون بحث رسانه است، باید از منظر دیگری به موضوع پرداخت. آنچه مسلم است برای دقت در بحث نیاز به زبان فنی داریم. فراستخواه معتقد است موضوع بحث، مجتمع و کانون آن را روشن می‌کند. او می‌گوید: «برای دقت در بحث باید زبان فنی‌تری داشته باشیم و به همین دلیل شاید ناخوشایندی کردن مسئله فرق دارد که صورت‌بندی ما براساس نوع باشد یا اجتماعات سیاست‌ساز که می‌خواهند سیاست تولید کنند. بنابراین به نظرم باید درنگ مجدد کنیم که تاکید ما بر دولت است یا رسانه. اگر در مورد رسانه باشد، اینجا ما می‌توانیم درباره بازنمایی جامعه سیاه حرف بزنیم؛ اینکه چطور زوایا تولید کند. به جامعه مراجعه کند. چه زبانی داشته باشد. چه شواهدی را مطرح کند. من معتقدم ما به نسل رسانه‌ایی نیاز داریم که زبان اتصامی‌تری داشته باشند. اما رحمانیان معتقد است «چه نباید کرد»ها یا «چه نباید گفت»ها مهم است؛ «یعنی ما از چیزهایی گفت سنیم و در رسانه‌ها تکرار شد، نمی‌تواند که تکرار نگیرد. دولت اگرچه پاسخگو باید نماینده گست از برخی گفتارها و کردارها شود».

او «چنین به بیماری مدرنی به نام دولت‌محوری در ایران اشاره می‌کند که البته ریشه‌های عمیق‌تری دارد و می‌گوید: «انگار دولت الامصالاتب و از ایران چنین تصور و توقعی از دولت داشته‌اند. البته درست است که این مسئله جهانی است به طور کلی فلوبه لوباتان و دولت مدرن این بوده که چنین تنقیسی به بوجود آمده است. این بیماری مدرن دولت‌محوری آسیب‌های متعددی دارد. یکی از پیامدهای آن درخشان «کنشگران مرزی» دکتر فراستخواه همین است که نمونه‌ها را بیان می‌کند. دولتی باید باشد تا همه‌چیز را از یکجاهید. کشش اجتماعی یعنی کنش مرزی. الان ما مسئله قومیت‌ها را داریم که باید آنها را با تکاه مدل‌فرهنگی و به‌عنوان فرصت‌های جامعه و زایندگی این فرهنگ‌ها دید. اگر بخواهیم مشکلات ایران را دسته‌بندی کنیم به نظر من یکی از مهم‌ترین آنها در حوزه دیپلماسی و سیاست خارجی است. حدود دو یا سه دهه است که ژانری در پژوهش‌ها و اندیشه‌ورزی در حوزه سیاست و دیپلماسی ایجاد شده تا عنوان دیپلماسی عمومی (Public diplomacy) و دیپلماسی فرهنگی (Cultural diplomacy) ما از آن بی‌خبریم و در این حوزه‌ها کار نمی‌کنیم. روابط که فقط در سطح روابط خشک رسمی نیست. روابط فرهنگی و دادوستدها هم هست که از قدما در این حوزه بسیار قدرتمند هستیم. ایران عزیز ما در این حوزه می‌تواند در اوج قدرت باشد اما این طور نیست. چون کفتمانش وجود ندارد. غیرممکن است کسی بتواند بدون توجه به جایگاه بویژ یا تاریخ‌مند ایران در سیاست بین‌الملل و منطقه درباره سرشت و سرنوشت تجدد و توسعه و ایران در ایران بیندیشد. سخنی بگوید، طرحی بدهد، راهی بگشاید و برنامه‌ای پیشنهاد دهد».

تعبیر توازن نیروهای اجتماعی

محسن کودرزی، جامعه‌شناسی پیش از این درباره خطراتی که جامعه ایران را در ابعاد مختلفی تهدید می‌کند هشدار داده بود. کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» گواهی بر این مدعاست. او در این کتاب بیش از هر چیز به سرمایه اجتماعی ایران توجه دارد. حتی دولت را نیز در مواجهه با ملت ارزیابی و ارزش‌گذاری می‌کند. در کتاب «چه شد؟»، عبدالمحمد کاظمی‌پور و محسن کودرزی، نگاهی انتقادی به سرمایه اجتماعی ازدست‌رفته ایران دارند. آنان ازجمله کارشناسانی هستند که وضعیت کنونی ایران را با اعداد و ارقام در این کتاب تحلیل کرده و پیش‌بینی کرده‌اند: «در ایران افراد به دیدگاه تلاش برای حرکت درآوردن نظام سیاسی حاکم خود به راه افتادند؛ تا از طریق مهاجرت خود را از سیطره نظام سیاسی خارج کنند... این انقلاب خاموش خب خوبی برای جامعه ایران نیست. چراکه در نتیجه آن این جامعه ظرفیت‌های بزرگی را از دست داده است. ادامه این مسیر ادامه حیات جامعه را به‌مثابه جامعه مختل کرده و امکان کارکرد آن به‌مثابه یک ملت-دولت را روزبه‌روز بیشتر تحت‌الشعاع قرار می‌دهد». اگر محسن کودرزی در گذشته زنگ خطر برای جامعه ایران را در ابعاد گوناگون به دست داده بود، کتاب او در آستانه دولت مسعود پزشکیان راهکارهایی برای تغییر ارائه می‌دهد.

او می‌گوید: «اتبدا باید مشخص کنیم ما در چه شرایطی هستیم و موقعیت جامعه ما چگونه است. این شرایط نیاز به ارزیابی بر اساس شواهد دارد. ما باید تصویری از وضعیت جامعه ایران داشته باشیم که دست‌کم در انتخابات همیشه خودش را نشان داده است. چون تصورم این است که اغلب افراد دارند بر اساس مدل‌های گذشته دارند وضعیت جامعه صحبت می‌کنند. در حالی که فکر می‌کنم نشانه‌هایی از تغییر توازن نیروهای اجتماعی و سیاسی هم دیده می‌شود و باید تصویری جدید از طول مصائب و مسائل داخلی ایران معتقد است: «ما باید مسائل را در دو دسته بررسی کنیم؛ یکی بحث‌های کلیدی مانند شکاف دولت-ملت، شیوه حکمرانی، ضعف کفتمانی، بحران‌های اجتماعی، مسائل جمعیتی. فقر و... و بخشی هم مصداقی‌تر در مورد مسائلی که رسانه می‌تواند برای آنها برنامه‌ریزی کند و سروصدا راه بیندازد».

از دید رحمانیان، یکی از مشکلات عمده ما رویکردمان به مسائل کلی است. او از ژانری در نوشته‌های اصلاحی می‌گوید که از قرن نوزدهم پیدا شد: «چه باید کرد»ها که برخی از نوشته‌های شریعتی نمونه وضتی آن است. ژانری که برخی فرمالیست‌های روسی با اندیشه‌ها و آرمان‌های خود باب کردند. اما رحمانیان معتقد است «چه نباید کرد»ها یا «چه نباید گفت»ها مهم است؛ «یعنی ما از چیزهایی گست کنیم و در رسانه‌ها تکرار شود، نمی‌تواند که تکرار نگیرد. دولت اگرچه پاسخگو باید نماینده گست از برخی گفتارها و کردارها شود».

او «چنین به بیماری مدرنی به نام دولت‌محوری در ایران اشاره می‌کند که البته ریشه‌های عمیق‌تری دارد و می‌گوید: «انگار دولت الامصالاتب و از ایران چنین تصور و توقعی از دولت داشته‌اند. البته درست است که این مسئله جهانی است و به طور کلی فلوبه لوباتان و دولت مدرن این بوده که چنین تنقیسی به بوجود آمده است. این بیماری مدرن دولت‌محوری آسیب‌های متعددی دارد. یکی از پیامدهای آن درخشان «کنشگران مرزی» دکتر فراستخواه همین است که نمونه‌ها را بیان می‌کند. دولتی باید باشد تا همه‌چیز را از یکجاهید. کشش اجتماعی یعنی کنش مرزی. الان ما مسئله قومیت‌ها را داریم که باید آنها را با تکاه مدل‌فرهنگی و به‌عنوان فرصت‌های جامعه و زایندگی این فرهنگ‌ها دید. اگر بخواهیم مشکلات ایران را دسته‌بندی کنیم به نظر من یکی از مهم‌ترین آنها در حوزه دیپلماسی و سیاست خارجی است. حدود دو یا سه دهه است که ژانری در پژوهش‌ها و اندیشه‌ورزی در حوزه سیاست و دیپلماسی ایجاد شده تا عنوان دیپلماسی عمومی (Public diplomacy) و دیپلماسی فرهنگی (Cultural diplomacy) ما از آن بی‌خبریم و در این حوزه‌ها کار نمی‌کنیم. روابط که فقط در سطح روابط خشک رسمی نیست. روابط فرهنگی و دادوستدها هم هست که از قدما در این حوزه بسیار قدرتمند هستیم. ایران عزیز ما در این حوزه می‌تواند در اوج قدرت باشد اما این طور نیست. چون کفتمانش وجود ندارد. غیرممکن است کسی بتواند بدون توجه به جایگاه بویژ یا تاریخ‌مند ایران در سیاست بین‌الملل و منطقه درباره سرشت و سرنوشت تجدد و توسعه و ایران در ایران بیندیشد. سخنی بگوید، طرحی بدهد، راهی بگشاید و برنامه‌ای پیشنهاد دهد».

تحلیل توازن نیروها در سیاست خارجی

داریوش رحمانیان، مورخ و کارشناس مسائل اجتماعی و سیاسی ایران، با استقبال از گفته‌های فراستخواه به ورود پهلوی اول بازمی‌گردد و نقش و اثرگذاری رسانه‌ها را در آن دوره بی‌بدیل ارزیابی می‌کند. او باور دارد برخی رسانه‌ها در ایجاد کفتمان مست آهنین رضاشاه تاثیر بسزایی داشته‌اند: «شما می‌بینید رسانه‌ای مانند ستاره ایران یا مرد آزاد چقدر در جابه‌جایی کفتمانی جامعه ایران و فرار آمدن رضاخان مؤثر است». اما رحمانیان خود اثرگذاری رسانه‌ها را به‌درستی در دوره مصدق هدفمند می‌کند و باور دارد این رسانه‌ها بودند که دولت ملی مصدق را هژمونیک کردند: «در دهه بیست پاره‌ای از رسانه‌ها در تسلط کفتمان جنبش ملی نفتی بسزایی داشتند و سرانجام مصدق جهره‌ای هژمونیک می‌شود. مصدق که همین‌طور با نماد، حتی وقتی به او پیشنهاد دولت داده می‌شود، او در این کابینه نقش رسانه‌ها در این زمینه مؤثر بود. رسانه‌هایی که توانستند این کفتمان قدرتمند را بسازند و مصدق را به چهره‌ای فرهمند تبدیل کنند». رسانه‌ها با بازنمایی درست وقایع و اعتقاد و اعتماد به چهره‌ای ملی همچون مصدق روایتی درخور ساختند. همین امر نشانگر اهمیت روایت‌گری است که ابزار کلیدی رسانه است.

داریوش رحمانیان در کتاب در دست انتشار «تاریخ دیدمانی» می‌گوید: «بارها و سال‌ها عرض کرده‌ام اگر از بنده بپرسند بزرگترین سرمایه ایران، ایران‌زمین و ایرانیان چیست نمی‌گویم نفت و گاز که کوه البرز، دریای مازندران، دریای پارس و این داشته‌های مادی، منابع و معادن، بلکه می‌گویم بزرگترین سرمایه ایران خود ایران است. مفهوم ایران و در بازتعریف ایران است». اینکه ما چگونه ایران را روایت کنیم و روایت ما در مواجهه با روایت کشورهای دیگر در چه موقعیتی قرار بگیرد، شاید یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های رحمانیان است که جوانان را سرمایه کشور می‌داند. جوانانی که قرار است آینده ایران را بسازند. اما همین آینده نیز به روایتی نیاز دارد که دست بالا را داشته باشد. اگر قرار است ایران در نبردی پیروز شود آن نبرد بینش از هر چیز جنگ روایت‌ها است. این روایت‌ها هستند که تصویری ازکدار از ما به جهان نشان خواهند داد. داریوش رحمانیان درباره حل مصائب و مسائل داخلی ایران معتقد است: «ما باید مسائل را در دو دسته بررسی کنیم؛ یکی بحث‌های کلیدی مانند شکاف دولت-ملت، شیوه حکمرانی، ضعف کفتمانی، بحران‌های اجتماعی، مسائل جمعیتی. فقر و... و بخشی هم مصداقی‌تر در مورد مسائلی که رسانه می‌تواند برای آنها برنامه‌ریزی کند و سروصدا راه بیندازد».

او «چنین به بیماری مدرنی به نام دولت‌محوری در ایران اشاره می‌کند که البته ریشه‌های عمیق‌تری دارد و می‌گوید: «انگار دولت الامصالاتب و از ایران چنین تصور و توقعی از دولت داشته‌اند. البته درست است که این مسئله جهانی است و به طور کلی فلوبه لوباتان و دولت مدرن این بوده که چنین تنقیسی به بوجود آمده است. این بیماری مدرن دولت‌محوری آسیب‌های متعددی دارد. یکی از پیامدهای آن درخشان «کنشگران مرزی» دکتر فراستخواه همین است که نمونه‌ها را بیان می‌کند. دولتی باید باشد تا همه‌چیز را از یکجاهید. کشش اجتماعی یعنی کنش مرزی. الان ما مسئله قومیت‌ها را داریم که باید آنها را با تکاه مدل‌فرهنگی و به‌عنوان فرصت‌های جامعه و زایندگی این فرهنگ‌ها دید. اگر بخواهیم مشکلات ایران را دسته‌بندی کنیم به نظر من یکی از مهم‌ترین آنها در حوزه دیپلماسی و سیاست خارجی است. حدود دو یا سه دهه است که ژانری در پژوهش‌ها و اندیشه‌ورزی در حوزه سیاست و دیپلماسی ایجاد شده تا عنوان دیپلماسی عمومی (Public diplomacy) و دیپلماسی فرهنگی (Cultural diplomacy) ما از آن بی‌خبریم و در این حوزه‌ها کار نمی‌کنیم. روابط که فقط در سطح روابط خشک رسمی نیست. روابط فرهنگی و دادوستدها هم هست که از قدما در این حوزه بسیار قدرتمند هستیم. ایران عزیز ما در این حوزه می‌تواند در اوج قدرت باشد اما این طور نیست. چون کفتمانش وجود ندارد. غیرممکن است کسی بتواند بدون توجه به جایگاه بویژ یا تاریخ‌مند ایران در سیاست بین‌الملل و منطقه درباره سرشت و سرنوشت تجدد و توسعه و ایران در ایران بیندیشد. سخنی بگوید، طرحی بدهد، راهی بگشاید و برنامه‌ای پیشنهاد دهد».

کفتمان‌سازی رسانه‌ها

داریوش رحمانیان، مورخ و کارشناس مسائل اجتماعی و سیاسی ایران، با استقبال از گفته‌های فراستخواه به ورود پهلوی اول بازمی‌گردد و نقش و اثرگذاری رسانه‌ها را در آن دوره بی‌بدیل ارزیابی می‌کند. او باور دارد برخی رسانه‌ها در ایجاد کفتمان مست آهنین رضاشاه تاثیر بسزایی داشته‌اند: «شما می‌بینید رسانه‌ای مانند ستاره ایران یا مرد آزاد چقدر در جابه‌جایی کفتمانی جامعه ایران و فرار آمدن رضاخان مؤثر است». اما رحمانیان خود اثرگذاری رسانه‌ها را به‌درستی در دوره مصدق هدفمند می‌کند و باور دارد این رسانه‌ها بودند که دولت ملی مصدق را هژمونیک کردند: «در دهه بیست پاره‌ای از رسانه‌ها در تسلط کفتمان جنبش ملی نفتی بسزایی داشتند و سرانجام مصدق جهره‌ای هژمونیک می‌شود. مصدق که همین‌طور با نماد، حتی وقتی به او پیشنهاد دولت داده می‌شود، او در این کابینه نقش رسانه‌ها در این زمینه مؤثر بود. رسانه‌هایی که توانستند این کفتمان قدرتمند را بسازند و مصدق را به چهره‌ای فرهمند تبدیل کنند». رسانه‌ها با بازنمایی درست وقایع و اعتقاد و اعتماد به چهره‌ای ملی همچون مصدق روایتی درخور ساختند. همین امر نشانگر اهمیت روایت‌گری است که ابزار کلیدی رسانه است.

داریوش رحمانیان در کتاب در دست انتشار «تاریخ دیدمانی» می‌گوید: «بارها و سال‌ها عرض کرده‌ام اگر از بنده بپرسند بزرگترین سرمایه ایران، ایران‌زمین و ایرانیان چیست نمی‌گویم نفت و گاز که کوه البرز، دریای مازندران، دریای پارس و این داشته‌های مادی، منابع و معادن، بلکه می‌گویم بزرگترین سرمایه ایران خود ایران است. مفهوم ایران و در بازتعریف ایران است». اینکه ما چگونه ایران را روایت کنیم و روایت ما در مواجهه با روایت کشورهای دیگر در چه موقعیتی قرار بگیرد، شاید یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های رحمانیان است که جوانان را سرمایه کشور می‌داند. جوانانی که قرار

یادداشتی بر کتاب «کارگران وانقلاب ۵۷»

اولین تجربه دموکراسی در کار و زندگی

با مرور حوادث انقلاب می‌توان نقش پررنگ و حیاتی کارگران صنعتی را مشاهده کرد که با اعتصاب‌های گسترده سلطنت پهلوی را زمین‌گیر کردند و سپس با تشکیل شوراهای کارگری از همان لحظات اول پیروزی انقلاب در شرایطی که بسیاری از مدیران گریخته بودند، مدیریت کارخانه را در دست گرفتند و با همتی بلند و روحیه‌ای عالی اولین تجربه دموکراسی مستقیم در کار و زندگی را رقم زدند.

کتاب «کارگران و انقلاب ۵۷» از اصف بیات، پژوهشگر جامعه‌شناسی، تلاش دارد در هشت فصل: مقدمه، پرولترشدن، کارخانه‌های پیش از انقلاب، طبقه کارگر صنعتی در انقلاب، شوراها: تکوین، ساختار و مبارزات، تصورات کارگران از شوراها، محدودیت‌های شوراها و سیاست روابط صنعتی از طریق مطالعه میدانی درصدد درک و تحلیل پدیده شوراها در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ برآید. این پروژه آکادمیک با مطالعه میدانی در ۱۴ کارخانه بزرگ در کرج و تهران و تبریز و همین‌طور بازدید و مصاحبه در بیمارستان‌های کارگری، وزارت کار، وزارت صنایع، خانه کارگر و دیگر نهادها به انجام رسیده است.

بیات در ابتدا تصویری از بحران اقتصادی اواخر رژیم شاه را به تصویر کشیده و تصریح می‌کند که محدودیت‌های توسعه سرمایه‌داری در ایران در آن روزگار خود را به چند شیوه نشان داد: پایان رونق اقتصادی نیمه دهه ۱۳۴۰، بازبینی و اصلاح برنامه پنجم توسعه و آغاز رکود در اوان سال ۱۳۵۵. در این شرایط تورم، قیمت آذوقه و مسکن را افزایش داد و کار و زندگی طبقات پایین جامعه یعنی کارگران صنعتی تحت تاثیر قرار گرفت و مطالبات اقتصادی-اجتماعی آنها مطرح شد اما به‌سرعت این مطالبات سیاسی به رویارویی کارگران با رژیم پهلوی منجر شدند. در ادامه صفحات کتاب صف‌آرایی کارگران کارخانه‌ها در برابر سلطنت و پایان پادشاه را مشاهده می‌کنیم. در فصل بعدی کتاب شاخص‌های فرایند پرولترشدن کارگران کارخانه‌های تهران بررسی می‌شود که در آن بیات با مطالعه موضوع اصل‌ونسب دهقانی کارگران صنعتی و دگرگونی و تبدیل‌شدن مهاجران روستایی به کارگران تمام‌عیار، این پدیده را نه‌تنها مهاجرت فیزیکی، بلکه اکتساب ذهنیت صنعتی‌شهری می‌داند که از شیوه زندگی در محیط جدید و از جایگاه جدید مهاجران در صنعت سرچشمه می‌گیرد.

در پژوهش در پدیده شوراها، سؤال اصلی اینجاست که فکر شورای کارگری از کجا پیدا شده است؟ از نگاه بیات در شرایطی که طبقه کارگر در ایران هیچ‌گونه تجربه سنتی از سازمان‌هایی مانند شوراها نداشت و همچنین هیچ‌گونه سازمان سیاسی درک روشنی از اهمیت، میزان کنترل یا وظایف شوراها نداشت، ایده شوراها حاصل تجربه مستقیم و آنی خود کارگران بود و در فرایند تشکیل شوراها، برای نمونه شوراهای کارگران کارخانه پارس‌متال ابتدا نه به‌عنوان شوراهایی با یک شکل مشخص، بلکه به‌عنوان سازمان‌هایی خاموش و ضد اقتدارگرایی تکوین یافتند. در دوره مبارزه‌ای که از مرحله تشکیل یک کمیته تفحص برای داوری درباره سوءاستفاده از مدیریت کدر کرد، کارگران فعالیت‌های خود را از لحاظ مفهومی، در اساس‌نامه یک شورا به تفصیل اعلام کردند. در مدت پنج ماه پس از انقلاب، کارگران در حداقل ۳۰ کارخانه، روشی مشابه را دنبال کردند.

مطالعات بیات نشان می‌دهد موفقیت این شوراها بیشتر وابسته به وضعیت بنگاه‌ها در بازار بود و بسیاری از صنایع تحت کنترل کارگران در ایران، یا تحت مالکیت دولت بودند یا بعدها تحت مالکیت دولت قرار گرفتند و وضعیت بسیاری از آنها وضعیتی نیمه‌انحصاری به خود گرفت. ویژگی فرایند کار و این امر که آیا کارگران برخوردار از مهارت نسبتا عالی بودند یا در طبقه‌ای از کار فعالیت می‌کردند که فضای اندکی برای مانور داشت، نیز موضوعی مهم بود. از میان دو شورای موفق می‌توان کفت کدب کارهای کارخانه کاتریپلار معرف فعالیت مهارت‌محور و کارهای کارخانه فانوس معرف کار با فضای اندک برای مانور بود. درباره فیلیپس، پیچیدگی تقسیم دقیق کار، با همکاری نیروهای کار فکری و کارگران یدی، جریان بوده بود. وحدت نیروی کار عامل تعیین‌کننده مهم دیگر برای موفقیت جنبش کنترل کارگری بود.

در دشواری وظیفه شوراها باید به مسئله تقسیم کار اشاره دارد: کارگران خواستار مدیران حرفه‌ای بودند؛ زیرا به صلاحیت فنی آنها نیاز داشتند؛ چگونه بدون حضور آنها، وجود همان شوراها به‌عنوان سازمان‌های مؤثر برای کنترل تولید و توزیع به خطر می‌افتاد. کارگران مهندسان را به‌عنوان عوامل مأمور منصوب می‌کردند تا از مهارت آنها در توانمندشدن توسعه داده کنند. اما این انتصاب، در عمل، هدف خود را کشف می‌داد. این حرکت هرچند ضروری بود، درنهایت مجرم به شکست شورا شد. تحاد سیاسی و ایدئولوژیک مهندسان نمی‌توانست به شکلی مؤثر به شورا کمک کند تا خود را تقویت و قدرتش را اعمال کند. تا زمانی که کارگران به تسلیم نیز تبعیت کار به جای خود باقی بود، تقسیم وظایفی و عینی کار، از اهداف ایدئولوژیک آنها تبعیت می‌کرفت. در موقعیت دیالکتیک دوم، روح‌الله رمضانی در این کتاب تصمیم‌ها و کنش‌های دولت ایران و انگیزه‌ها و شرایط این تصمیم‌ها و کنش‌ها را روایت کرده است. او در لرنش بر «تعامل سه‌جانبه پویای سیاست خارجی، شرایط داخلی و محیط خارجی تاکید کرده است. همچنین مبنایی برای یک نظریه در حوزه سیاست بین‌الملل و خصوصا سیاست خارجی دولت‌های کوچک فراهم آورده است، چراکه اهمیت موضوع امپراتوری‌های فروپاشیده و ظهور دولت‌های کوچک تاثیرگذار بر سازمان ملل در حال افزایش است.

کوئینسی رایت در درآمد این کتاب به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این پژوهش اشاره کرده است. همان‌طور که او نیز اشاره کرده است، رمضانی در این اثر نشان می‌دهد که سیاست سنتی ایران را سلطنت مطلقه تعیین می‌کرد. پادشاه معمولا بیشتر به فکر خوشایند شخصی بود تا منافع ملی، دست به الحاق‌گرایی در وسعت‌های ناممکن می‌زد و رویکردی ناواقع‌گرایانه داشت؛ یعنی به دلیل تعقیب اهداف ناماناسب در جنگ‌های بسیاری شکست می‌خورد. به جز چند استثنا، هیچ‌یک از شاهان این رویه‌ها را اصلاح نکردند تا اینکه در قرن بیستم سیاست انتقالی رضاشاه مفهوم منافع ملی را به وجود آورد.

کوئینسی در توصیف این وضعیت نوشته است: «نبود وحدت ملی، تفرقه میان اقوام، مذاهب و طبقات اجتماعی، خود داشتن به نظام سلطنت استبدادی، کمبود دیپلمات‌های کارآزموده و غرق‌شدن در گذشته تاریخی باشکوه ویژگی‌های موقعیت داخلی ایران بود. این موقعیت داخلی فقط در سال‌های اخیر به واسطه تاثیر